



مبارزات مردم علیه کودتای سپاه و «رهبری»

پوپولیسم در تحلیل:

دیدگاه پوپولیستی (تمام خلقی) حضور توده های وسیع مردم و دخالت ایشان در امور سیاسی و اجتماعی را تقدیس می کند و متوجه این نکته ی تعیین کننده نیست که مهمتر از حضور تعداد وسیع نیروهای مردمی در صحنه، جهت و کانالی است که این نیروی عظیم در آن شناور می شود. مثلاً تعریف کلاسیک فاشیسم، دیکتاتوری حکومتی ای را معنی می دهد که از طریق نیروهای وسیع مردمی اعمال شده و به جامعه تحمیل می شود. نمونه ی اینگونه حضور مردمی، حکومت های فاشیستی موسولینی در ایتالیا و هیتلر در آلمان است. دوران فاشیسم در ایران، سالهای ۶۰ بود که حکومت اسلامی از طریق توده های وسیع حمایت می شد و اکثریت خانه های سازمانی و تیمی از طریق مردم لو می رفتند.

از نیروهای رفرمیست که بگذریم، متأسفانه، بخشی از جمع های انقلابی، در چند روز اخیر، و ارائه تحلیل از وقایع مبارزه مردمی علیه کودتای سپاه و رهبری، نشان داده اند که هنوز گرفتار دیدگاه پوپولیستی (تمام خلقی) حاکم بر سازمان های چپ هستند. در گرفتاری به چنین دیدگاهی است که جمعی از کارگران صنایع خودروسازی ما که همواره دازای وسعت نظر و عمق بیشتری نسبت به دیگر گروه های فعال در جنبش کارگری بوده اند، حرکت جوانان و دانشجویان در این چند روز را «انقلابی» دانسته و بدینصورت خود را از تحلیل صحیح از دینامیک تحولات سریع این خیزش و مبارزه محروم کرده اند. مثلاً در اعلام موضعی، ایشان حرکت دسته جات جوانان و دانشجویان در سطح خیابان های قبل از روز انتخابات را، با استناد به شعارهای ضد دیکتاتوری ایشان، «انقلابی» فرض کرده و این نکته که چنین تحرکاتی از طرف ستاد کاندیداهای اصلاح طلب برای جمع آوری آرا به نفع کاندیدای مورد نظرشان برنامه ریزی و پیاده می شد را در نظر نگرفته اند. اما واقعیت اینست که چند بار در طول مبارزات، جنبش مردمی علیه کودتا، سمت و سوی انقلابی به خود گرفت که با هوشیاری و تمهیدات رهبران اصلاح طلب، مهار گشت و به کانال لیبرالیسم بازگشت.

قبل از پرداختن به شرح تحلیلی وقایع، لازم می دانیم دو دیدگاه دیگری را که مانعی در مقابل ارائه تحلیل صحیح و در نتیجه تاکتیک های عملکردی هستند را نیز مطرح کنیم. اول دیدگاه آنارشیستی است که از موضع راست کاملاً منطبق با دیدگاه پوپولیستی بوده و می بینیم که طرفداران آن، بطور نمونه چپ های «یک میلیون امضا»، در عمل در میان سیل مبارزات مردمی غرق گشته اند. آنارشیست های چپ نیز با بهانه ی اینکه این مبارزات برای تقویت رژیم پارلمانی است، کاملاً موضعی پاسیو گرفته و خود را از این مبارزات کنار کشیده اند. دیدگاه دیگر، اما، از موضعی چپ، که هیچ عمل مردمی را بدون رهبری حزب طبقه کارگر و کمونیست ها، انقلابی نمی دانند، در عمل، در کنار آنارشیست های چپ، در پاسیویسم به سر می برند.

«سیاست تحریم»:

از چند روز قبل از ۲۲ خرداد کاملاً مشهود بود که سیاست تحریم انتخابات، علیرغم پیروزی مطلقش در انتخابات شوراهای ۸۰ و مجلس هفتم، و موفقیت نسبی اش در ریاست جمهوری ۸۴ و مجلس هشتم، با شکست مواجه شده است. گو اینکه کودتای سپاه و رهبری نشانگر صحت ادعاهای معتقدین به تحریم انتخابات بوده است، اما، شرکت قریب به سه چهارم از مجموعه دارندگان حق رای در انتخابات، نشاندهنده ی آنست که صرفاً صحت کلام و منطق، تعیین کننده ی موفقیت یک سیاست و تاکتیک نبوده، بلکه، وسعت تبلیغ و ترویج و داشتن نفوذ کلام در میان توده ها، نقش تعیین کننده ای را بازی می کند. مثلاً رفقای ما در این مدت تنها توانستند ۵۰۰۰ نسخه از بیانیه مشترک تحریم را تکثیر و در دو استان و ۴ شهرستان پخش کنند. و با جمعاً در کمتر از ده نقطه شهر به دیوار نویسی اقدام نمایند. مطمئناً که گروه های دیگر امضا کننده ی این بیانیه نیز امکانات و موفقیتی بیش از ما نداشته اند. مسلماً با چنین سطحی از تبلیغ، نمی توان انتظار پیشبرد و موفقیت یک سیاست را داشت. چرا که اکثر معتقدین به «سیاست تحریم» در سالهای قبل، نیروهای لیبرال رادیکال بودند که این بار تصمیم به شرکت در انتخابات گرفتند. شکست سیاست انقلابی «تحریم فعال» برجسته کننده نیاز و ضرورت مبارزه طبقاتی به یک ستاد منظم، منسجم، و دارای امکانات مادی تبلیغات وسیع کمونیستی است که بتواند این کلام صحیح بر مبنای منطق علمی و تحلیل درست را به گوش اکثریت مردم، بویژه طبقه کارگر برساند.

نگاهی به شرح وقایع:

در شب انتخابات بسیاری از مردم که با گذراندن یک روز انتخاباتی و باور به پیروزی کاندیدایشان (موسوی) به خواب رفته بودند، نتایج رسمی انتخابات با رأی ۶۸ درصدی

شماره سوم، سال اول ۳۰، خرداد ۱۳۸۸

گاهنامه سیاسی تبلیغاتی کارگران کمونیست

در این شماره می خوانید

سرمقاله:

مبارزات مردم علیه کودتای سپاه و

«رهبری»

گزارشات و تحلیل ها:

* برای پیروزی بر این باند تبهکار

کارگران و زحمتکشان باید به میدان

بیایند!

* کمونیستها باید چشم و گوش خود را

باز کنند

* سوسیالیسم است نجات انسانها

متن آموزشی:

* روز مزد عادلانه در برابر روز کار

عادلانه - فردریش انگلس

* سیستم دستمزد - فردریش انگلس

بحث آزاد:

* تجمع پارک لاله چه پیامی داشت؟

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان مردم پخش

کنید!

سر مقاله

احمدی نژاد اعلام شد و تا صبح نیز این نتیجه حفظ و بعنوان نتیجه رسمی از طرف وزارت کشور اعلام گشت. از آنجاییکه پیامک ها و شبکه جهانی اینترنت قطع شده بود، بسیاری از رأی دهندگان خبر «پیروزی» احمدی نژاد را بدون زمینه ی قبلی در روزنامه ها و یا گزارشات تلویزیون های ماهواره ای صدای آمریکا و بی بی سی شنیدند. در حله نخست، در کوچه و بازار، حالت سکوت همراه با بهت و حیرت مردم را می شد احساس کرد. نگاه های ایشان استفسارآمیز از یک چهره به چهره ی دیگر میچرخید و در تلاقی نگاه ها، مردم، فقط سرهایشان را با افسوس تکان می دادند. اما آنهاییکه در منازل خود با گزارشات تلویزیون ها به ماجرا پی بردند، پیام موسوی را نیز شنیدند که «ما به این نتایج تسلیم نمی شویم» و از مردم خواست که از اقدامات کور و بی برنامه خودداری کنند. خبرها دهان به دهان می گشت و در ساعات بعدی، رفته رفته خشم و عصبانیت مردم از این تجاوز وقیحانه بالا گرفته و خونشان را به جوش آورد. این جوانان محلات و دانشجویان دانشگاه تهران و شریف بودند که تاب تحمل این تجاوز را نیافته و با «کودتا» خواندن این اقدام ها، علیرغم توصیه های موسوی و ستادهای محلی اش، به خیابان ها سرازیر شدند. **این اقدام در منشاء خود انقلابی بود.** چرا که از کانال های توصیه ی رهبران اصلاح طلب و لیبرال های ستادهای انتخاباتی خارج گشته و بصورت خودجوش در چندین منطقه پایتخت شکل گرفت. بازداشت رهبران اصلاح طلب توسط نیروهای امنیتی نیز ثابت کرد که هیچیک از این حضرات در راه اندازی این اعتراضات نقشی نداشته اند. به همین دلیل نیز اکثریت قریب به اتفاق ایشان را پس از ساعاتی بازداشت و گرفتن قول همکاری در به آرامش کشاندن اعتراضات مردمی آزاد کردند. این دسته های چند نفره بودند که در مسیر به سرعت جذب نیرو کرده و به دسته های چند ده نفره و سپس چند صد نفره و آنگاه در میدان های پونک، فاطمی و هفت حوض به هزاران نفره رسیدند. و این دانشجویان بودند که شعار «مرگ بر دیکتاتور» را به شعار مرکزی تبدیل کرده و عملاً رهبری تظاهرات ها را به دست گرفتند. اما جوانان گردانندگان ستاد انتخاباتی به رهبران و کاندیداهای خود گزارش می دادند که مردم از ایشان عبور کرده اند و اگر با خواسته های مردمی همراه نشوند، عاقبت محمد خاتمی را خواهند داشت که در سال های دوره ی دوم ریاست جمهوری اش با بی مهری و نفرت مردم روبرو گشته بود. پس رهبران اصلاح طلب، تصمیم به همراهی با مردم گرفته و گردانندگان ستادهای خود را بر آن داشتند که با پیوستن و جهت دادن تظاهر کنندگان به تجمع در مقابل ستاد مرکزی موسوی و روزنامه اعتماد ملی، سعی در گرفتن رهبری این جریانها کرده و بدینوسیله کنترل اوضاع را به رهبران اصلاح طلب حکومتی بازگردانند. **در اینجا بود که رفته رفته، اقدام انقلابی و مستقیم مردمی، دوباره به کنترل و در جهت منافع اصلاح طلبان جریان یافت.** بغیر از دانشگاه تهران و کوی دانشگاه که بر خلاف توصیه گردانندگان اصلاح طلب حکومتی تجمع کرده و شعارهایشان تا سطح «مرگ بر خامنه ای» بالا رفت، تا صبح دوشنبه ۲۵ ام خرداد، دسته جات جوانان و دانشجویان زیر رهبری این جریانها عمل کردند و فقط هنگامیکه شب به محله های خود باز می گشتند، با روشن کردن آتش و جنگ و گریز با نیروهای بسیج و انتظامی، انرژی اعتراضی خود را مستقلانه به کار می انداختند، اما محتوای این مبارزات تداوم همان شعارها و خواسته ها بود. بطور مثال، نیروهای اصلاح طلب به ایشان گفته بودند که با سر دادن شعار «الله اکبر» می توانند از سرکوب حکومتیان در امان بوده و به عنوان «مخالفتان نظام» شناخته نشوند. ایشان نیز در زد و خورد های خیابانی و جنگ و گریز، در میان شعارهای خود، این شعار را نیز سر می دادند.

بازهم سازش، باز هم خیانت:

برای درک بهتر از چگونگی تأثیرگذاری متقابل میان نیروهای درگیر، بهتر است جزئیات شکل سازمانی این اعتراضات را در تهران توضیح دهیم. متأسفانه گزارشات دقیقی از چگونگی پیشبرد اعتراضات در شهرستان ها نداریم، پس فقط می توانیم در مورد تهران بگوئیم. امیدواریم تا رفقای حاضر در شهرستان ها نیز قدری از فعالیت های میدانی خود کاسته و به جمع بندی نظری تحرکات مردمی و اقدامات خود بپردازند و ما و دیگر فعالان کمونیست را نیز از این تجربیات بی نصیب نگذارند. همانطور که گفتیم، پایه و بدنه ی اصلی اعتراض مردمی را دسته جات چند نفره و حداکثر چند ده نفره ی جوانان و دانشجویان تشکیل می دادند که رهبری ایشان، نوعی رهبری جمعی و بر مبنای همان روابط همسایگی و همشاگردی و هم خوابگاهی می باشد. اما هنگام تحرکات جمعی و توده های هزاران نفره و سراسری از سلسله مراتب سازمانی اصلاح طلبان تبعیت کرده و عموماً پیروی تصمیمات ایشان می باشند. چنین ساختاری هم توانایی تحرکات مستقل این دستجات، و هم امکان رهبری متمرکز را فراهم آورده است.

در صبح دوشنبه، و در پی دیدار موسوی و خامنه ای و قول رهبری مینا بر رسیدگی به خواسته های کاندیداهای معترض، موسوی پیامی را برای معترضین فرستاد که به علت عدم صدور مجوز و غیرقانونی بودن آن، تظاهرات سراسری عصر آن روز را لغو کرده است. این پیام بر دسته جات محلی و دانشجویی که بعضاً در این جریانها کشته داده بودند گران آمد. خبرهای دقیقی از دانشگاه تهران داریم که دانشجویان بلافاصله با شعار «مرگ بر سازشکار»، «نه سازش، نه تسلیم، نبرد با دیکتاتور» و «برادر شهیدم راهت ادامه دارد» مخالفت خود را با چنین تصمیمی اعلام کردند و با تأکید به عدم مشروعیت «فانون کودتاگران» و بیان اینکه ما برای کاندیدای مشخصی نیست که مبارزه می کنیم، بلکه مبارزه ما علیه کودتاچیان است، بر برقراری این تظاهرات، علیرغم اعلام موسوی، اصرار ورزیدند. **در این مقطع دوباره جریانها مردمی از کانال های اصلاح طلبان عبور کرده و جهتی انقلابی یافتند.**

اما باز هم اصلاح طلبان برای بازیافتن رهبری و کنترل جریان اعتراضی، مجبور به تسلیم به خواست مردمی و همراه نشان دادن خود با مردم شدند. موسوی و کروبی ساعتی قبل از آغاز تظاهرات اعلام کرد که برای حفظ آرامش شرکت کنندگان، در تجمع شرکت خواهند کرد.

تجمع میلیونی، حتی که از چراغ بیرون آمد:

تظاهرات دوشنبه عصر، بر خلاف انتظار شرکت کنندگان، به سرعت از ده ها هزار نفر به صدها هزار و طبق گزارشاتی به بیش از یک میلیون رسید. چنین تجمعی از مردم تنها در زمان جشن های سالگرد انقلاب به فرمان حکومتی و تبلیغات گسترده رسانه های داخلی صورت می پذیرفت. در صورتیکه تجمع دوشنبه عصر علیرغم عدم دریافت مجوز و تهدیدهای برخورد خشونت آمیز نیروهای سرکوبگر از طرف وزارت کشور، و سر در گمی بوجود آمده از پیامهای متناقض موسوی، بدون هیچ تبلیغات رسانه ای شکل گرفت. ویژه گی این

سر مقاله

تجمع شرکت کلیه گروه های سنی و شغلی مردمی بود که مسئولیت خطیر روشن نگاه داشتن موج اعتراضات را از روی دوش دانشجویان و جوانان برداشت و تداوم این مبارزات را تضمین کرد.

اینکه چنین تجمعی به چه شکل از اشکال سازماندهی مردمی بیانجامد، هنوز معلوم نیست و باید منتظر شد و دید، اما شرکت مردم در چنین تجمعی، و احساس قدرت مردمی ساطع از آن، ذخیره ی انرژی اعتراضی مورد نیاز استمرارش را بدان بخشید. مردمی که در آن جمع، قدرت جمعی خود را احساس کرده اند را دیگر نمی توان به فضای تنگ خود سانسوری و ترس از چند مامور برگرداند.

خبرهای امروز نیز نشاندهنده ی سر ریز شدن این اعتراضات از کانال های مورد نظر و دلخواه اصلاح طلبان حکومتی است. مهندس موسوی، امروز، برای اولین بار پس از آغاز اعتراضات در کانال خبر تلویزیون ایران ظاهر گشت و به مردم اطلاع داد که با درخواست مجوز وی برای تظاهرات امروز مخالفت شده است و از هواداران خود خواست تا در راهپیمایی های خیابانی شرکت نکرده و به دام «آشوبگران» نیافتند. این می تواند نشاندهنده ی پایان ظرفیت اصلاح طلبان حکومتی باشد. بخصوص اینکه شورای نگهبان صرفاً با بازشماری آرا موافقت کرده و با درخواست باطل کردن نتایج و تجدید انتخابات مخالفت نموده است. البته این بیانگر پایان ظرفیت لیبرال ها بطور کل نیست، بخصوص با در نظر گرفتن ناتوانی مطلق کمونیست ها و انقلابیون، هنوز هم نیروهای لیبرال رادیکال چپ و راست در صف هستند که تا «تغییر رژیم» ظرفیت همراهی با مردم را دارا می باشند.

با این ترتیب به نظر می رسد که مبارزات مردم تداوم خواهد داشت و حتی که از چراغ بیرون آمده را دیگر نمی توان در فضای محدود استبدادی حبس کرد. به احتمال قوی کودتایچیان به برخوردهای بیشتر نظامی روی خواهند آورد، ولی با انرژی مبارزاتی ایکه احساس می کنیم، ممکن است گردهمایی های چندین هزار نفره ی سراسری قطع شود، اما، آنچنان که هر شب، پس از تجمعات سراسری ما شاهد جنگ و گریزهای محلی هستیم، دسته جات چند ده یا صد نفره ی محلی و پراکنده در تمامی نقاط شهر را به سختی می توان زیر کنترل در آورد.

چه باید کرد؟

۱. فکر می کنیم که مبارزات مردمی آن چیزی که ما بارها به آن اصرار می ورزیدیم را به اثبات رسانده است. باید از خود سوال کرد که کجا هستند کسانی که نام «حزب» را به وجود خود آلوده ساخته اند؟ «احزابی» که برای پوشاندن واقعیت عدم حضور و داشتن ریشه به مداحی جریانات خودبخودی می پرداختند و اینگونه نشان می دادند که وقایع مبارزات کارگری، زیر رهبری ایشان و به توصیه های ایشان به جریان افتاده است؟ چنین جریاناتی لیاقت سطور بیشتر را ندارند و همین دو جمله کافی شان می باشد. اینک عناصر کمونیست باید خود را از محدوده سکناریسم تحمیل شده برهانند و تئوری هایی را که مانع اقدامات انقلابی ایشان در چنین شرایطی می باشد را دور بیندازند. تئوری ایکه راهنمای عمل نباشد و بالعکس، توجیه پاسیفیسم و بی عملی باشد، تئوری انقلابی نیست. بیابید علمی عمل کرده و تمامی تئوری هایی که با واقعیت نمی خوانند را بیرون بریزیم.

۲. ما به هیچ عنوان هدفمان دخالت در جریان هایی نیست که به نفع این یا آن کاندیدا و یا حتی تجدید انتخابات مبارزه می کنند. پس رویکردی به سمت رهبران اصلاح طلب نداریم. همچنین، به دنبال تثبیت حکومت پارلمانی، در همکاری با لیبرال های رادیکال و خواهان «حذف رژیم» نیز نیستیم. اما مبارزات مردم را در هر مرحله از سازماندهی و آگاهی حمایت می کنیم. بهترین شکل این دخالت گری که با درجه ناتوانی ما در اثر گذاشتن در این شرایط همخوانی دارد، در سطح دستجات محلی و صنفی است. ما، که معمولاً انسان های معتبری در سطح صنف خود و محلات زندگی خود هستیم، باید در امور مبارزاتی این دسته جات دخالت کرده و راهنمای عمل شان باشیم. ما با درک صحیح از ظرفیت های گروه های مختلف لیبرال ها، قدم به قدم می توانیم نقطه ناتوانی هر یک از «رهبران» لیبرال را پیش بینی کرده و انرژی این دسته ها را با رهنمودهای مشخص و قابل اجرا، هدایت کنیم.

۳. باید کمونیست ها و هاله ی دور ایشان را در این دستجات بصورت غیر علنی به کار گیریم و با تشکیل هسته های کمونیستی، هدایت جمعی این دستجات را بعهده گرفته و با دیگر هسته ها در نقاط دیگر ارتباط برقرار سازیم.

۴. رفقای فعال در کارخانه ها نیز می بایست سعی کنند تا شرکت کارگران را از تک نفره و جداگانه در اجتماعات، به شرکت جمعی و متحدانه، با خواسته های صنفی و سیاسی مشخص خود تبدیل کرده و بصورت جمعی در راهپیمایی هایی های سراسری شرکت کنند. اینگونه است که حضور کارگران در این راهپیمایی ها و مبارزات، مستقل گشته و تضمین کننده ی استمرار و جهت گیری سازمان یافته ی تظاهرات ها و راه رسیدن به خواسته های صنفی و سیاسی شان می باشد. اینک شعارهای عمومی ضد دیکتاتوری و تخلف انتخاباتی و ضد کودتایی انحصار شعارها را به خود اختصاص داده اند. باید کارگران بدانند که حتی با شکستن دیکتاتوری فردی و شکستن کودتا و تجدید انتخابات به خواسته های خود نرسیده و باید از چنین موقعیت ضعف حکومتی استفاده کنند و با طرح شعارهای صنفی و آزادی های دمکراتیک، انحصار شعارها را بشکنند. تنها در اینصورت است که حتی در زمان عقب نشینی هیئت حاکمه در مقابل جناح رقیب و دیگر اصلاح طلبان حکومتی، و اعلام پیروزی و دعوت این جناح ها از مردم به پایان تظاهرات ها، کارگران در صفوف متحد و مستقل و شعارهای مشخص خود، در میدان باقی مانده و استمرار مبارزات را در جهت سرنگونی نظام سرمایه داری تضمین می کنند.

۵. ما با طرح «تحریم فعال» درست می گفتیم و اینک مردم آماده گوش دادن به منطق ما هستند. ما می گفتیم که در چنین نظامی رای مردم فورمالیته است و اگر به منافع حاکمیت و سرمایه داران نباشد، صندوق ها را به زباله انداخته و رییس جمهور خودشان را علم خواهند کرد. اینک باید به مردم توضیح دهیم که مگر خود موسوی چگونه به عنوان کاندیدا معرفی شد؟ بغیر از آنست که حکومت و رهبری و شورای نگهبان، قبل از این کودتا، با همکاری این چهار نامزد، علیه دیگرانی که می توانستند خود را کاندید نمایند، کودتا کرده بودند؟ خواست موسوی تثبیت کودتای اول است. نه اعطای دمکراسی و حقوق مردمی!

پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر
پیش بسوی استقرار حکومت شوراها
بسوی انقلاب

گزارشات و تحلیل‌ها

برای پیروزی بر این باند تبهکار کارگران و زحمتکشان باید به میدان بیایند!

رفقای فعال در جنبش کارگری، کارگران مبارز! ایران یکی از حساس‌ترین دوره‌های حیات خود را می‌گذرانند. رژیم سرمایه داری اسلامی بعد از سال‌ها گرفتار یک پراکندگی و بحران درونی تعیین‌کننده شده است. توده‌های خشمگین مردم که از بازی فریبکارانه انتخابات و لگدمال شدن آشکار حیثیت و اعتماد خویش به خشم آمده‌اند هر روز به خیابان می‌ریزند و فریاد می‌زنند که این وضع باید عوض شود! ما این حاکمان متقلب و جنایتکار را نمی‌خواهیم!

آنچه درگیرش هستیم یک کودتای ارتجاعی است که با پاسخ غافلگیرکننده‌ای از سوی مردم روبرو شده است. پاسخ مردم می‌رود که از چارچوبه تنگ دعوای جناحی رژیم اسلامی عبور کند و راه بر جوشش انقلابی توده‌های ستمدیده بگشاید. این کار ساده انجام نخواهد شد. برای اینکه چنین شود، مردم باید در شمار گسترده و گسترده‌تر از امروز در میدان بمانند. باید برای جزء به جزء حرکات و تدابیر این رژیم کودتایی، جواب داشته باشند. ترساندن و به خانه راندن مردم، فرسودن خیزش کنونی با تبلیغ این دروغ که مبارزه به جایی نخواهد رسید، مهمترین تدبیر حاکمان در شرایط امروز است. تیراندازی بر جمعیت، قمه‌کشی و دستگیری‌های گسترده همگی با این هدف انجام می‌شود. جلوگیری از اطلاع رسانی، تدبیر دیگری است که باید با تمام قوا با آن مبارزه کنیم. بعد از تلفن همراه و اینترنت و پارازیت ماهواره‌ای حالا دیگر نوبت جمع‌آوری بشقاب‌های ماهواره‌ای است. اینبار به خانه‌ها می‌ریزند و شیشه‌ها را می‌شکنند تا به مردم بگویند که شوخی ندارند. اما مردم هم با این جانپان مفتخور که از خون و کار توده‌ها چاق و چله شده‌اند، شوخی ندارند. باید هر جا قصد تعرض به تظاهرات، به تحصن، به خانه و مجتمع‌های مسکونی، به بیمارستان‌ها و مدارس و دانشگاه‌ها را کردند، با پاسخی جانانه روبرو شوند. شرط موفقیت ما در این کار، متحد شدن، تشکل‌های کوچک و بزرگ گوناگون ساختن برای سازماندهی و نقشه‌ریزی و دستیابی به تاکتیک‌های عملی مبارزاتی است.

در این میان، فعالان جنبش کارگری و کارگران حق‌طلب و مبارز در سراسر ایران نباید در حاشیه بمانند. نباید دچار این تصور نادرست شوند که این وقایع ربطی به زندگی و سرنوشت ما ندارد. شک نکنید که پیروزی کودتاگران یعنی استثمار شدیدتر، فقر بیشتر، فلاکت و بردگی مزدی خردکننده‌تر. شک نکنید که اگر این باند جنایتکار به کمک یگان ضد شورش و نیروهای امنیتی و انتظامی و اوباش بسیجی بتوانند مردم را به خانه برانند، وحشیانه‌ترین سرکوب و کشتار را به جامعه ما تحمیل خواهند کرد. کارخانه‌ها و محیط‌های کارگری و محلات زحمتکشی باید به صحنه اعتراض و مبارزه روزمره تبدیل شود. شعارها باید از سطح شعارهای رایج اقتصادی و رفاهی فراتر برود و مشخصاً سیاسی شود. هر چه شرایط کنونی در جهت گسترش جنبش عمومی مردم بیشتر ادامه پیدا کند، امکان و فرصت پیشروی و موفقیت و پیروزی توده‌های کارگر و ستمدیده و اکثریت مردم در برابر این رژیم ستمگر بیشتر خواهد شد. کارگران امروز روز به میدان آمدن است! امروز روز اعتراض و تحصن و اعتصاب علیه رژیم سرمایه داران کودتاچی است! فردا ممکنست خیلی دیر باشد. متحدانه به میدان بیاییم.

«جمعی از فعالین کارگری (JAFK)»

27 خرداد ۸۸

با ارسال گزارش از محل اشتغال زندگی و مبارزات خود به غنای هر چه بیشتر این نشریه بیافزایید

گزارشات و تحلیل ها

کمونیستها باید چشم و گوش خود را باز کنند

ترجمه از سه‌سند شایان

"من از رهبران سیاسی خواستم بطور شفاف ناآرامیها را محکوم کنند. این وظیفه‌ی دولت و همه‌ی نیروهای سیاسی است که فوراً کسانی را که دست به خشونت و اعمال غیرقانونی و ضد دموکراتیک می‌زنند هم از نظر سیاسی و هم از نظر اجتماعی طرد کنند. —اعلامیه‌ی کوستاس کارامانیلیس، نخست‌وزیر یونان، بعد از دیدار با رهبران احزاب پارلمانی!"

"رهبری اتحاد چپ رادیکال باید دست از حمایت از معترضین بردارد. —اعلامیه‌ی آلکا پاپاریگا، دبیر کل حزب کمونیست یونان (KKE) پس از ملاقات با نخست‌وزیر!"

"چندی پیش از یکی از دوستان شنیدم که بعضی از نیروهای سیاسی رفتارهای متعهدانه و مسئولانه‌ای از خود بروز می‌دهند در صورتیکه تعدادی دیگر از معترضین حمایت می‌کنند" اعلامیه‌ی جورجیوس کاراتزرفیس رئیس حزب افراطی دست راستی (LAOS)

"بگو چه کسانی از تو تمجید می‌کنند، تا بگویم چه اشتباهاتی مرتکب شده‌ای" —و.ای.لنین؛ اینهمه وفاداری چرا؟

وظیفه‌ی کمونیستها به هنگام ناپایداری سیاسی و ناآرامیهای اجتماعی، مستحکم و استوار کردن سیستم نیست. برعکس، آنها باید تا آنجا که می‌توانند زخمهای عمیق تری بر پیکر نظام پوسیده‌ی ارتجاعی وارد آورند و تا آنجا که می‌توانند تضعیفش کنند تا شرایط اولیه برای سرنگونی آن فراهم شود. رهبری حزب کمونیست یونان از این اصل فاصله گرفته است. فراتر از این به تکرار شعارهای رژیم نولیبرال مبنی بر وجود تهدیدات نامتعارف بر علیه یونان و نظم اجتماعی می‌پردازد. رهبری حزب کمونیست، دوشادوش ک. کارامانیلیس از رهبران احزاب سیاسی می‌خواهد تا "برای خلاص شدن از این وضعیت دشوار از خود تعهد و مسئولیت نشان دهند." لابد "وضعیت دشوار" برای حاکمیت، همان "وضعیت دشوار" برای مردم و چپ است؟ "و" دوران بحران " برای بورژوازی بزرگ لاجرم "دوران بحرانی" برای جنبش طبقه‌ی کارگر است!!! اینجاست که دست تحلیل شسته رفته‌ی حزب کمونیست رو می‌شود!!

روز چهارشنبه ۱۰ دسامبر وقتی دولت از اتحادیه‌های کارگری خواست تظاهرات به سوی پارلمان را لغو کنند حزب کمونیست اطاعت امر کرد. فراکسیون اتحادیه‌ی کارگری حزب کمونیست مسیر تظاهرات را به سوی منطقه‌ی دیگری در شهر، خارج از ساختمان قدیمی وزارت مشاغل (که این روزها در مکانی دیگر اسکان یافته است!) کج نمود. وقتی روز جمعه ۲۲ دسامبر هزاران نفر از دانش‌آموزان و دانشجویان چون دریایی مواج سراسر میدان قانون اساسی در برابر پارلمان را اشغال کردند، رهبری حزب کمونیست در میدانی، کیلومترها دورتر از مرکز تظاهرات، هواداران خود را گرد هم آورده بود.

بعدها اعمال خشونت‌آمیز جوانان هوادار حزب کمونیست در برابر دانشجویانی که می‌خواستند ساختمانهای اداری مرکزی دانشگاه را به اشغال در آورند ماهیت واقعی شعار مبارزه طبقاتی سازش‌ناپذیر حزب کمونیست را بیش از پیش عریان نمود.

حزب طبقه‌ی کارگر یا حزب "قانون و نظم"

رهبری حزب کمونیست در باره‌ی حزب طبقه‌ی کارگر، آگاهی طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی بسیار حرف می‌زند. اما اعمال این حزب بار دیگر ثابت کرد که اینها "آقایان مسئولیت‌پذیر"، "نجیب زادگان وفادار" بیش نیستند. این حزب، تشکیلاتی است که می‌خواهد همه چیز در "چهارچوب نهاد" باقی بماند.

سه سال قبل "روزنامه ریزوسپاستیس" ارگان مرکزی حزب کمونیست انقلاب جوانان حاشیه نشین فرانسه را در صدر اخبار خود قرار داده بود. در آن زمان رهبری حزب در ارگان مرکزی اش می‌نوشت: "دولت فرانسه و همه‌ی کسانی که می‌کوشند انقلاب حاشیه نشینان و جوانان فرانسه را با اتهام آشوب طلبی و هرج و مرج طلبی محکوم کنند، در تلاشند علل انقلاب را لاپوشانی کرده و از گفتن واقعیات و علل نارضایتی جوانان فرار کنند." و نیز "حزب کمونیست همبستگی صمیمانه و آتشین خود را تقدیم ناراضیان و بینوایان عصر حاضر پاریس و همه‌ی فرانسه می‌کند." این چیزی است که حزب کمونیست آن موقع در رابطه با اعتراضات فرانسه کیلومترها آنسوتر از مرزهای یونان می‌گفت و آنچه الان در رابطه با وقایع بیخ گوشش می‌گوید نشان از دورویی و دروغگویی بیش‌رمانه‌ای دارد که حزب در آن زمان مرتکب اش شده بود: انقلابیگری دروغین!!! حرافی صرف!!! شعار مفت!!! حال که انفجار جوانان در یونان اتفاق افتاده حرف حساب رهبری حزب کمونیست چیست؟ آنها ما را متهم به حمایت از اغتشاشات می‌کنند. یکی از وکلای پارلمان حزب کمونیست، گیوکاس، تا آنجا پیش رفت که "سیریزا" را متهم به قاچاق انسان و رابطه با مجرمین نمود!

اینهمه آیا نتیجه‌ی بدخواهی و عناد حزب کمونیست با "سیریزا" است؟ آیا این ادعاها نشانه‌ی تداوم جنگ داخلی از سوی حزب کمونیست در میان جنبش چپ نیست؟ نه! این نتیجه‌ی همان سیاستی است که رهبران حزب کمونیست اتخاذ کرده‌اند: "نگهبانان صلح و امنیت اجتماعی!!" دستکاری حاکمیت در حزب کمونیست آن را به بازوی سیاسی راست تبدیل کرده است.

سوال: آیا این حاکمیت را باید به وسیله جنبش انقلابی برانداخت یا نه؟

رهبری حزب کمونیست از شعار "مرگ بر حکومت فئالان و دزدان حمایت نمی‌کند. و البته سیاستی در پیش نگرفته است که به این شعار ختم شود. احتمالاً" سیاست دانمی و شفاف رهبری حزب کمونیست این است: "ما در پی تغییر اربابان مان نیستیم".

سوال ما این است: از کی، در کدامیک از آثار تئوریک و در کدام سیاست عملی نامطلوب و نادرست است؟ از کی "حزب طبقه کارگر" فقط در شعار خواهان نابودی دولت سرمایه داری شده است و نه در عمل؟ خصوصاً زمانی که این شعار حرف دل هزاران جوان و نوجوان و مرد و زن ستم‌دیده باشد؟

سوال ما این است: چرا آنها عملاً این‌گونه گویی‌های خود را که در تبلیغات حزبی بکار می‌برند، در عمل انجام نمی‌دهند: ("ضد حمله و نافرمانی")؟ خصوصاً زمانی که اپوزیسیون باصطلاح سوسیال دموکرات "پاسوک" نه تنها کوچکترین فشاری بر دولت وارد نمی‌آورد تا وادار به استعفایش کند بلکه بر عکس از جناح راست می‌خواهد حس مسئولیت‌پذیری خود را افزایش دهد، نقش دولتی خود را بخوبی ایفا کند و به اوضاع سروسامان ببخشد. سوال ما این است: در شرایطی که دولت تحت فشار فزاینده‌ی ناآرامیهای اجتماعی و انقلاب جوانان است، ناآرامیهایی که بسرعت به مدارس، دانشگاهها، مراکز کار و تولید سرایت می‌کند (قطع نظر از امکان کسب آرای صندوق‌های رای) دستاورد بزرگی برای جنبش مردمی نیست؟ آیا نشانه‌ی قدرت مردم در شکستن طرح‌های ارتجاعی دولتها سرمایه داری نیست؟

رهبری حزب کمونیست یکبار دیگر کمونیسم را از اعتبار می‌اندازد. این حزب پیشترها با دفاع از سوسیالیسم واقعا (نا) موجود اینکار را کرده است. زمانی که با حزب دست راستی و سوسیال دموکراتهای "پاسوک"، "دولت اتحادملی" را تشکیل داد. اینک دوباره به اقدامی مشابه دست زده است. با حمله به جوانان معترض و انقلابی آنها را از کمونیسم دور می‌کند.

برای تغییر امور و روند جاری باید جنبش چپ و کمونیستی خودمان را سازمان دهیم. جنبشی که به برانداختن نظم موجود وفادار بماند. ما نیازی به حرفان، کسانی که تسلیم فشار بورژوازی شده‌اند، نداریم! آنان که در حرف انقلابی‌اند و در عمل ضدانقلاب!!!

گزارشات و تحلیل‌ها

سوسیالیسم است نجات انسانها

ژان مالدینوکس - مترجم: م. مینایی

ماشین سرمایه داری خوب کار نمی کند. در این صورت چاره چیست؟ این سوال، ذهن میلیونها و بلکه حتا صدها میلیون انسان را در سرتاسر جهان مشغول کرده است؛ آنها با چشمان خود می بینند که چگونه بازار بورس در هم می شکند و منابع اعتباری و مالی دچار بحران عمیق و شکننده شده است. علیرغم این واقعیات عینی مسئله اساسی این است که این آدمها تحت تاثیر تبلیغات سیاستمداران، روشنفکران ارگانیک نظام سرمایه داری، مطبوعات و رسانه های جمعی به این باور نادرست رسیده اند که خارج از نظام سرمایه داری هیچ راه حلی برای این بحرانها موجود نیست و تنها راه حل، پیشنهادهای خروج از بحران، عرضه شده از سوی نیوکینزی ها، گوردون براون و اچیانا" اوباما است که همگی نسخه جدید و روتوش شده ای از سرمایه داری هستند.

واقعیت این است راه حل قطعی و روشن برای همه ی این بحرانها و تیره روزی های جهانی حداقل از ۱۶۰ سال قبل عرضه شده است (کارل مارکس و فردریک انگلس در سال ۱۸۴۸ مانیفست کمونیست را نوشته اند). سوسیالیسم فوق العاده سراسر است و بی نهایت نسبت به سرمایه داری ساده است. مفهوم سوسیالیسم مالکیت و کنترل اجتماعی (کلکتیو) بر ابزار تولید (زمین، کارخانجات، مراکز تجاری، بانکها و...) است. در سوسیالیسم تولید برای رفع نیازهای مادی بشر و نه به خاطر کسب سود انجام می گیرد و همین امر موجب از بین رفتن شکافهای طبقاتی می شود.

برای اکثر مردم مسئله این نیست که این دواصل پیچیده و غیرقابل درک اند، بلکه از نظر آنها اینها چنان خوب اند که غیرقابل اجرا هستند. اکثر ماها در نتیجه ی زندگی در زیر سلطه ی سرمایه داری چنان از نظر فکری زمین گیر شده و اعتماد به نفس مان را از دست داده ایم که قانع شده ایم تنها گزینه برای زندگی همین شرایط نکستی است و سوسیالیسم با آنهمه خوبی و بی آلابشی شعار توخالی بیش نیست.

هدف من از نوشتن این مقاله تنها اثبات خوبی ها و مزیت های سوسیالیسم نیست بلکه در عین حال می خواهم ثابت کنم تنها راه حل معقول و منطقی که قادر است بر مشکلات و بحرانها غلبه کرده و جامعه را ساماندهی کند سوسیالیسم است. آنچه نظریه پردازان سرمایه داری در خصوص عدم کارآیی سوسیالیسم به هم بافته اند اغلب مغشوش و چه بسا ابلهانه اند. در واقع پیشداوریهای مردم عموماً بر اساس همین تبلیغات شکل می گیرد که در جای خود چون حبابی بر روی آب می ترکند و نابود می شوند. برای مثال در سال ۱۹۶۳ در بریستول بحث بر سر این بود که آیا می توان به رانندگان سیاه پوست اجازه ی راندن اتوبوس ها را داد؟ نژادپرستان استدلال می کردند چون سیاه پوستان فاقد توانایی واکنش سریع هستند پس نباید جان سرنشینان بیگناه را به دست آنها سپرد. (پله و محمدعلی کلی ثابت کردند که این تبلیغات پوچ و بی اساس اند). یک مثال دیگر: در سال ۱۹۷۴ دایناسورهای جنسیت پرست مدعی بودند که اگر مردم اخبار را از زبان زنها بشنوند آن را جدی نخواهند گرفت و اهمیتی به آنها نخواهند داد. اما آنجلا ریپون، گوینده ی سرشناس اخبار، عکس این ادعاها را ثابت کرد. با ترکیدن حباب نژادپرستی و جنسیت پرستی ادعاها نادرست هم نابود شدند.

بباید از مسئله بسیار اساسی دیگری آغاز کنیم: تغذیه ی انسانها. در حال حاضر جهان غنی تر و مولدتر از هر زمان دیگری در طول تاریخ است؛ اما علیرغم اینهمه پیشرفت و توانمندی بر اساس گزارش سازمان ملل متحد ۹۳۶ میلیون انسان در هراس از قحطی و در گرسنگی بسر می برند. هر روز ۲۵۰۰۰ نفر که اکثرشان کودک اند از گرسنگی و یا عوامل مربوط به گرسنگی می میرند. آیا این مرگ و میرها در نتیجه ی کمبود مواد غذایی است؟ ایداً."

طبق برآوردهای انستیتوی سیاست گذاری مواد غذایی و توسعه/ پژوهشگران اول غذا، "تولید گندم، برنج، و سایر غلات در جهان به حدی است که می تواند روزانه ۳۵۰۰ کالری به تمام افراد روی کره ی زمین برساند. این برآورد سایر مواد غذایی را که مصرف عمومی دارند شامل نمی شود از جمله: سبزیجات، حبوبات، جوز و آجیل ها، میوه ها، گوشت حیوانات علف خوار و ماهی. آنقدر مواد غذایی در روی زمین است که می تواند روزانه ۳/۴ پوند غذا برای هر نفر فراهم کند: ۵/۲ پوند غلات، حبوبات و آجیل ها؛ حدود یک پوند میوه و سبزیجات و حدود یک پوند گوشت، شیر و تخم مرغ! این رژیم غذایی همه ی ساکنان کره زمین را چاق و فربه خواهد کرد!! همین الان هم کشورهای بسیار فقیر غذای مکفی برای همه ی افرادشان خواهند داشت. بسیاری از کشورها صادرکننده ی مطلق مواد غذایی و سایر محصولات کشاورزی خواهند بود."

شاید بگویند که مشکل حمل و نقل مواد غذایی است و گرسنگان جهان در مناطق دور افتاده ای که امکان دسترسی به آنها نیست زندگی می کنند. این ادعا اما، کاملاً بی اساس است. چون گرسنگان عموماً در شهرهای پرجمعیتی که مملو از توریستها هستند و پروازهای مستقیم هوایی به اکثر نقاط جهان دارند، زندگی می کنند. مناطقی همچون کلکته، ریودوژانیرو و داکا از آن جمله اند. حتی در اردوگاههای دورافتاده ی پناهندگان همواره گزارشگران با دوربین های تلویزیونی دائماً در گشت و گذار هستند و همه چیز برای آنها می آورند غیر از غذا!!! علاوه بر اینها بمب افکن ها و هلی کوپترهای توپدار همواره در همه جا آماده ی خدمت رسانی هستند!!! شاید به نظر برسد که مردم دیگر اهمیتی به مرگ و میر کودکان از گرسنگی نمی دهند. اما در واقع اینگونه نیست. سازمان ملل مملو از کسانی است که به این امر اهمیت می دهند. مراکز خیریه و کمک رسانی متعدد بین المللی همچون Oxfam و "کودکان را نجات دهید" (Save the Children) در این زمینه فعال هستند. سازمانهایی که منبع مالی شان کمک انسانهای خیر و بشردوست است؛ و خود کشورهای فقیر دارای مراکز متعدد سازمانهای غیردولتی (NGO) هستند که کارشان را به خوبی انجام می دهند. با وجود همه ی این اقدامات اما سوءتغذیه و فقر غذایی همچنان ادامه دارد. چرا اینچنین است؟ تنها با یک جواب در وب سایت ها و مراکزی که در جهت ریشه یابی این امر فعالند به چشم می خورد: فقر! پاسخی که سازمان ملل و همه ی خیرین با آن موافقت می کنند. فقر تنها عاملی است که مردم را از امکان خرید مایحتاج و قوت مورد نیاز خود باز می دارد.

اینهمه اما تنها بخشی از ماجراست. تصور کنید خانواده ای با چهار فرزند و گنجه ای پر از خوراکی، سه تن از کودکان را گرسنه نگهدارد و غذاها را تنها در اختیار کودک ارشد قرار دهد و در برابر اعتراضات بگوید که کودکان دیگر قدرت خرید مواد غذایی را ندارند. آیا مضحک تر و بی پایه تر از این ادعا می توان سراغ داشت؟ در حقیقت فقر تنها منجر به این می شود که آنها در جامعه ی سرمایه داری نتوانند غذا پیدا کنند. زیرا در این جامعه همه چیز شکل کالایی پیدا می کند و تولید صرفاً "برای فروش و کسب سود انجام می گیرد.

توزیع

سوسیالیسم با این معضل به ظاهر پیچیده ی گرسنگی خیلی ساده و روشن و به اصطلاح سراسرست برخورد می کند. روشی که هر خانواده ی معمولی آن را شیوه ی عمل خود ساخته است. با غذا نه به عنوان کالای ی سودآور بلکه به عنوان وسیله ای برای بقا و رفع گرسنگی برخورد می کند و به هر کس به اندازه ی نیازش می دهد. آیا در سر سفره ی خود شما این امر هر روز به شکل معمولی اتفاق نمی افتد؟

تنها به نتیجه ی این راه حل ساده توجه کنید: کودکان گرسنگی نخواهند کشید؛ دیگر شاهد شکم های ورقلمبیده و چشمهای و غ زده ی بیفروغ و ملتمس نخواهیم بود؛ لازم نخواهد بود کودکان به کار ۱۲ ساعته تن دهند و آدمها در بستر کارتونی شان جان بسپارند و گدایان دست نیاز جلوی هموعان خود دراز کنند و در آشغالدانی ها دنبال تکه نانی برای سق زدن باشند؛ و بدینگونه بخش اعظمی از رنج انسانی خاتمه خواهد یافت. سوسیالیسم اگر غیر از این هیچ دستاورد دیگری هم نداشته باشد باز هزار بار بر سرمایه داری شرف دارد. خب البته سوسیالیسم آنقدر خوب است که به نظر خیالی می رسد؛ اما باید از جایی شروع شود. درست همین جاست که "مخالفت های استاندارد" به مغزمان هجوم می آورد، توگویی همه ی آنها برنامه ریزی شده اند. اگر توزیع مواد غذایی رایگان باشد، انگیزه ها از بین خواهند رفت. اما در واقع اینچنین نیست. شاید تعداد اندکی از کسانی که این مقاله را می خوانند گرسنگی واقعی را تجربه کرده باشند. آیا شما پی که بر سر سفره ی خانواده غذای رایگان می خورید انگیزه ی کار و کمک به دیگران را از دست داده اید؟ یا غذای برادر و خواهر و والدین خود را ربوده اید؟ واقعیت این است که تنها در مواقع کمبودها و قحطی و گرسنگی است که ویژگی های ی زشت و غیرانسانی به سراغ آدمها می آید و انگیزه ها و توانایی های کار مثبت از بین می رود. در حقیقت تنها دو عامل اساسی که مانع توزیع رایگان مواد غذایی می شود: نخست اگر چنین اتفاقی روی دهد شرکت های معظم توزیع مواد غذایی سودهای سرشار خود را از دست خواهند داد و دیگر اینکه همین روش به امور دیگر همانند مسکن و... سرایت خواهد کرد.

داشتن سرپناه یکی دیگر از نیازهای اساسی انسانهاست. حتی در ثروتمندترین شهرهای غنی ترین کشورها مثل ایالات متحده و انگلستان افراد بی سرپناهی هستند که زیر سقف پرستاره ی آسمان، بی تن پوشی مناسب شب را سحر می کنند. این امر در مناطق حاشیه ای کشورهای فقیر به مرز فاجعه باری رسیده است.

برنامه ریزی سوسیالیستی این مشکل را به سادگی حل خواهد کرد. برای نمونه انگلستان را در نظر بگیرید. در اینجا کمبود مسکن وجود ندارد بلکه کمبود امکانات مالی برای خرید مسکن وجود دارد. هر کس پول داشته باشد می تواند خانه بخرد. اینطور نیست؟ حالا کاری با مجتمع های ساختمانی خالی از سکنه و خانه های دوم و سوم ثروتمندان ندارم. راه حل دائمی برای حل این مشکل این است. دولت آمار دقیق مردم را در دست دارد. با استفاده از امکانات موجود خانه های مورد نیاز برای همه ی شهروندان با استفاده از هزاران کارگر بیکار ساختمانی اعم از اسکلت بند، قالب ساز، بنا، سفیدکار و... ساخته شود و هر کودکی که چشم به جهان می گشاید باید حق استفاده از آموزش، بهداشت و مسکن رایگان را داشته باشد. بطور کلی اگر به مسکن و آموزش و پرورش و بهداشت و درمان به عنوان ناندانی و محل چاپیدن دیگران نگاه نشود مسئله به راحتی حل خواهد شد.

این اصل را می توان به حمل و نقل هم تسری داد. سیستم حمل و نقل کنونی کاملاً آشفته است. البته به لحاظ تکنولوژیک امکان حمل و نقل مردم سراسر جهان به شیوه ای کاملاً موثر و کارآ وجود دارد طوری که در هیچ برهه ای از تاریخ بشر اینگونه امکان پذیر نبود، اما تحت حاکمیت سرمایه داری این امر کاملاً به شکلی غیرکارآ و خردکننده در آمده است. شکل اصلی حمل و نقل در جهان کنونی بر اساس استفاده از ماشین های شخصی شکل گرفته است. داشتن ماشین شخصی و استفاده ی بی رویه از آن چنان گسترده شده است که اینک رسیدن به مقصد در همین شهرها از دویست سال پیش که با اسب و قاطر جابه جا می شدند مشکل تر شده است. علاوه بر اینها مشکل آلودگی هوا هم فزایدافز شده است.

راه حل سوسیالیستی به این مسئله هم روشن و ساده است: برپایی سیستم متمرکز و حساب شده ی حمل و نقل عمومی رایگان! برای رسیدن به این هدف توسعه ی عظیمی در شبکه های حمل و نقل درون شهری و برون شهری لازم است که باز هم در مقایسه با سیستم کنونی از صرفه و کارایی بسیار بالایی برخوردار خواهد بود. در شهرها این سیستم مجموعه ای از ترامواها، اتوبوس ها، قطارهای زیرزمینی، متروها، منوریل ها، مینی بوس ها و دوچرخه ها را در بر خواهد گرفت. اینجا لزومی به پرداختن به جزئیات نیست و طراحی جزئیات نیاز به کار کارشناسی متناسب با هر منطقه و شهر دارد که دست اندرکاران مربوطه می توانند به آن بپردازند. خلاصه مسئله این است که اگر میزان آلودگی هوا، ترافیک و تأثیرات آن بر سیستم عصبی انسانها، مسئله پارکینگ، تصادفات و مرگ و میرهای مربوط به حوادث رانندگی و دهها مشکل دیگر را در نظر بگیریم می بینیم که سیستم حمل و نقل عمومی و رایگان تا چه اندازه به صرفه است.

بسیار خوب. در این مرحله که مردم از غذا، خانه و حمل و نقل رایگان و به تبع از درمان و آموزش رایگان بهره مند می شوند هزینه ی آنها را چه کسی خواهد پرداخت؟ فقط کافی است به مبلغ غیرقابل باوری که دولت آمریکا قرار است برای مقابله و جلوگیری از گسترش بحران به بدنه ی اقتصادی بانکها تزریق کند نگاهی بیاندازیم. اما اگر حتی از این گزینه هم صرفنظر کنیم دو راه حل برای این مسئله وجود دارد. نخست با گرفتن مالیات. همچنانکه در حال حاضر هزینه ی بسیاری از مخارج دولتی اعم از هزینه های نظامی و حقوق کارمندان و... از مالیاتها تامین می شود. واضح است که اگر غذا، مسکن، آموزش و بهداشت رایگان باشد مردم امکانات زیادی برای پرداخت مالیات خواهند داشت.

اما راه حل دوم: اگر قدری عمیق تر به مسئله نگاه کنیم متوجه می شویم که پول به خودی خود مولد ثروت و کالا و خدمات نیست. تنها با کار بر روی طبیعت اینهمه بدست می آید. پول تنها وسیله ی مبادله ی محصولات و خدماتی است که به شکل کالا در آمده اند. هرچه محصولات و خدمات کمتر شکل کالایی پیدا کنند، نقش پول هم کاهش خواهد یافت. سوسیالیسم بطور سیستماتیک تولید کالایی را کاهش خواهد داد تا سرانجام بطور کامل آن را حذف کند. به این ترتیب باید به این سوال اساسی پاسخ داد که آیا جوامع به اندازه ی کافی نیروی انسانی در اختیار دارند که بتوانند محصولات غذایی تولید کنند و خانه بسازند و بهداشت عمومی را تامین کنند و همه را از نعمت تحصیلات تا سطح عالی برخوردار کنند؟ پاسخ به این سوال بطور قطع و بی هیچ تردیدی آری است. چون قبلاً کمابیش این کار را انجام داده اند.

اما چگونه اینهمه صنایعی که در مالکیت عمومی هستند اداره خواهند شد؟ آیا ارتش عظیمی از بوروکراهای دولتی، کارمندان بیروح و دیکتاتورهای دیوافت پا به میدان نخواهند گذاشت؟ با توجه به نتایجی که در روسیه و کره شمالی از یک سو و در سیستم راه آهن انگلستان و سیستم درمان و بهداشت ملی آمریکا از سوی دیگر به دست آمده تجربه سیستم ریزی و مالکیت دولتی را در قرن بیستم و در حال حاضر با چالشی بزرگ مواجه کرده است. پاسخ به این چالش ها و سوالات ما را به هسته ی اصلی سوسیالیسم مورد نظر ما و سوسیالیسم آلترناتیو رهنمون می شود.

برنامه ریزی سوسیالیستی اگر بطور دمکراتیک عموم مردم را در پروسه ی برنامه ریزی ها و تعیین راهبردها و راهکارها دخالت فعالانه ندهد، هرچیزی می تواند باشد الا سوسیالیسم! بازهم تبلیغات دور و دراز ایدئولوژیست های سرمایه داری که از فرط تکرار بصورت شرطی در آمده از در مخالفت درخواست می کنند که "این امر هیچ گاه متحقق نمی شود! مردم عادی، طبقه ی کارگر قادر به اداره ی امور نیستند. آنها به حد کافی هوشمند نیستند. آموزش کافی در زمینه ی مدیریت و برنامه ریزی و... ندیده اند. علاوه بر اینها همواره کسانی خواهند بود که به فکر جیب خود و اطرافیان خود باشند و بر دیگران سروری و آقایی کنند."

اما برای فهمیدن توانمندی های کارگران کافی است به مراکز کار سر بزیند. اگر مدیر به مرخصی چند روزه برود یا در اثر حادثه ای چندی در بیمارستان بستری شود و یا به هر دلیلی مدتی سر کار نیاید، کارها می خوابند و کارگران کار نمی کنند؟ البته که نه. چون کارگران کاملاً با مسئولیتهای خود آشنا هستند و ضمن تقسیم کار در میان خود، می دانند تولید را چگونه پیش ببرند. چند سال پیش در محل کار من، در یک دانشگاه، رئیس دانشکده به دلیل فساد از کار خود برکنار شد و تا تعیین رئیس جدید مدتی طول کشید. همه شاهد بودند که در نبود وی کارها بسیار دقیق تر و بهتر پیش می رفتند و همه از نبود رئیس راضی بودند. اما اگر مثلاً نظامی ها و سربازها که در دانشکده از همه کمتر حقوق می گیرند و از نظر سلسله مراتب اداری در پایین ترین سطح هستند یکی دو روز سرکار حاضر نشوند همه ی کارها مختل می شوند و حتی ممکن است دانشکده تعطیل شود.

اینکه عده ای که در راس قرار می گیرند شروع به سوء استفاده از موقعیت و ستمگری و غارتگری می کنند ناشی از طبیعت انسان نیست بلکه بدلیل این مسئله است که به ناگزیر سوسیالیسم باید از سوی کسانی بنا شود که تحت حاکمیت سرمایه داری رشد و نمو یافته اند و حامل همه ی انحرافات و اشکالات آن هستند. مردم یک شبه به مقدسین و ملائک تبدیل نمی شوند و صددرصد لازم است تا تمهیداتی اندیشیده شود تا جلوی این انحرافات و اشکالات گرفته شود. بعد از کمون پاریس در ۱۸۷۱ - اولین تجربه ی واقعی اعمال قدرت کارگران که از سوی ارتش درهم کوبیده شد- ما با مکانیسمهای مختلفی برای جلوگیری از انحراف آشنا شده ایم: همه ی مامورین دولتی باید از طریق انتخابات آزاد برگزیده شوند و حقوق شان از حقوق پایه بالاتر نباشد. تجارب انقلاب اکتبر نیز موید این نکته است که مکانیسم انتخابی بودن مسئولین و پاسخ گو بودن در برابر قدرت شوراهای مردمی در مراکز کار و سایر نهادها بهترین راه حل است زیرا تنها در شوراهاست که تبادل نظر و اندیشه صورت می گیرد و تصمیمات از سوی مردم گرفته می شود نه عده ی معدودی که به نام کارگران قدرت را قبضه کرده اند.

در روسیه همزمان با انقلاب ۱۹۰۵ کارگران سن پترزبورگ شوراهای کارگری را برپا کردند که همین شوراهای بعدها در انقلاب اکتبر نقش فوق الهاده ای را در پیروزی انقلاب بازی کردند. اینکه بعدها چه بر سر شوراهای آمد موضوع بحث ما نیست اما می خواهیم این مسئله را خاطرنشان کنیم که نقطه ی آغاز تمام راه حل هایی که مطرح شد همین شوراهای هستند.

سیر کردن شکم گرسنگان، مسکن دادن به بی سرپناهان، پایان دادن به نابرابری و تقسیم طبقاتی، برنامه ریزی دمکراتیک اقتصاد، متوقف کردن تغییرات آب و هوایی، ایجاد صلح و اتحاد بین المللی و همه ی ی تغییراتی که سوسیالیسم خواهد آورد پیش زمینه ای می خواهد که آن هم سرنگون کردن سرمایه داری از سوی کارگران است. سرنگون کردن سرمایه داری می تواند از یک کشور آغاز و بعد جهانی پیدا کند. شوراهای کارگری اساس و بنیان چنین انقلابی خواهند بود. آنها در جامعه سرمایه داری با متشکل کردن کارگران بر علیه اربابان آغاز کرده و با استفاده از شیوه های گوناگون و متنوع اعم از اعتصابات و اشغال محل های کار و... توسعه خواهند یافت. آنها با قدرت یابی به آلترناتیوی برای حاکمیت سرمایه داری بدل خواهند شد و در رقابت با دولت کهنه سرمایه داری، گام نهایی را که همانا سرنگون کردن حاکمیت سرمایه و برقراری حاکمیت شوراهای خواهند داشت و به این ترتیب میلیونها میلیون انسان را در مسیر دستیابی به اهدافی عینی و ایجاد اقتصاد دنیای مدرن متحد و یک پارچه خواهند کرد و انرژی و ابتکارات خفته ی آنها را در جهت رهایی از لینه شدن آزاد خواهند کرد. زمانی که این اتفاق بیافتد جهانی عادلانه و خیره کننده از تصور به واقعیت بدل خواهد شد.

منبع:

Socialism can work

<http://www.socialistreview.org.uk/article.php?articlenumber=10671>

Feature by John Molyneux, January 2009

متن آموزشی

«روز مزد عادلانه در برابر روز کار عادلانه» و «سیستم دستمزد»

فردریش انگلس

این متن را گروهی

مطالعه کرده و نکات مهم

آن را به بحث بگذارید

روز مزد عادلانه در برابر روز کار عادلانه - برگردان: فرهاد نیکو

قریب پنجاه سال است، که این شعار جنبش طبقه‌ی کارگر انگلستان بوده است. شکی نیست که این شعار در دوران عروج اتحادیه‌های کارگری، پس از الغای قانون ننگین «کامبیناسیون» در ۱۸۲۴ (۱)، شعار مطلوب و کارساز بوده است. هم چنین این شعار قادر بود، که در دوران جنبش عظیم چارتیستی _ زمانی که طبقه‌ی کارگر انگلیس پرچم دار پیش روی طبقه‌ی کارگر اروپا بود _ در مقیاس حتا بیش‌تری در خدمت طبقه باشد. اما زمان به پیش می‌رود و خیلی چیزهای خوب، که پنجاه سال پیش و یا حتا سی سال پیش کاملاً مطلوب و لازم بودند، امروز کهنه شده‌اند و جایگاه خود را تماماً از دست داده‌اند. آیا می‌توان این شعار قدیمی را هم _ که در آن روزگار، کاربرد مفیدی داشت _ از این جمله به حساب آورد؟

روز مزد عادلانه در برابر روز کار عادلانه؟ ولی روز مزد عادلانه چیست؟ و روز کار عادلانه را چگونه می‌توان تعریف کرد؟ چگونه این مفاهیم توسط قوانینی که جامعه‌ی نوین بر اساس آن‌ها زیست می‌کند و توسعه می‌یابد، تعیین می‌شوند؟ برای پاسخ به این سئوالات، نباید به علم اخلاق یا قانون و عدالت و یا عاطفه و انصاف و خیرات توسل جست؛ چرا که آن چه اخلاقاً منصفانه است، آن چه که مطابق قانون عادلانه تعریف می‌شود، می‌تواند از لحاظ اجتماعی فرسنگ‌ها دور از عدالت باشد. عدالت یا بی‌عدالتی اجتماعی، تنها توسط یک علم است که مشخص می‌گردد؛ علمی که به حقایق مادی تولید و مبادله می‌پردازد، یعنی علم اقتصاد سیاسی. حال ببینیم که اقتصاد سیاسی چگونه یک روز مزد عادلانه و نیز روز کار عادلانه را تعریف می‌کند؟ پاسخ ساده است. توسط نرخ مزد و طول و شدت روز کار، که خود این‌ها از طریق رقابت بین استخدام‌کننده و استخدام‌شونده در بازار آزاد تعیین می‌شوند. ولی این‌ها چه مفاهیمی هستند و چگونه بدین سان تعیین می‌گردند؟

یک روز مزد عادلانه، در شرایط متعارف، آن مبلغی است که کارگر برای تامین وسایل معیشت‌اش _ مطابق سطح زندگی در شرایط و در کشوری که در آن به سر می‌برد _ بدان نیاز دارد، که بتواند کار کند و تولید مثل نماید. نرخ واقعی مزد به خاطر تغییراتی که در دنیای داد و ستد روی می‌دهد، ممکن است گاهی بالاتر و گاهی پایین‌تر از نرخ تعریف شده در بالا باشد. به هر حال، تحت شرایط عادلانه، این نرخ باید معدلی باشد از تمام نوسانات.

یک روز کار عادلانه، آن مدت کار روزانه و آن شدت از کار واقعی‌ای است که تمام نیروی کار یک روز کارگر را به مصرف می‌رساند، بدون این که به توان کارگر برای این که همین مقدار کار را برای روزهای بعد انجام دهد، صدمه‌ای وارد کند. بنابراین، معامله را بدین گونه می‌توان توضیح داد: کارگر تمام نیروی کار روزانه‌اش را _ تا آن جایی که تجدید و ادامه کاری این معامله به خطر نیفتد _ تحویل سرمایه‌دار می‌دهد و در مقابل، آن چه دریافت می‌کند، درست برابر _ و نه بیش‌تر از _ آن مقدار وسایل ضروری زندگی است، که برای تکرار روزانه‌ی همین معامله لازم دارد. چنین است ماهیت این معامله: کارگر تا حداکثر ممکن از خود مایه می‌گذارد و سرمایه‌دار به حداقل ممکن از کیسه‌اش خرج می‌کند. این، نوع بسیار ویژه‌ای از عدالت است!

ولی اجازه بدهید، که مطلب را کمی عمیق‌تر بررسی کنیم. اولاً آن چه که علمای اقتصاد سیاسی می‌گویند _ یعنی این که دست مزد و روز کار، توسط رقابت تعیین می‌گردند _ چنین به نظر می‌رسد که اجرای عدالت مستلزم این است که هر دو طرف معامله در بدو امر دارای شرایط یکسانی باشند. ولی عملاً چنین نیست. سرمایه‌دار اگر با کارگر به توافق نرسد، می‌تواند صبر کند و از قبل سرمایه‌اش زندگی نماید. ولی این برای کارگر میسر نیست. او برای گذران زندگی، چیزی جز دست مزدش ندارد. بنابراین، باید هر کجا، هر زمان، و بر طبق هر شرایطی که در مقابلش قرار می‌گیرد، کار کند. کارگر، هنگام آغاز معامله‌ی فوق از شرایط عادلانه‌ای برخوردار نیست. ترس از گرسنگی وی را کاملاً فلج کرده است. در هر صورت اما، بنا بر اقتصاد سیاسی طبقه‌ی سرمایه‌دار، این عین عدالت است!

تازه آن چه که گفتیم، بخش ناچیزی از واقعیت است. به کارگیری ماشین در صنایع مدرن، و توسعه و بهبود ماشین آلات در این صنایع، هر روزه «افراد» بیش‌تری را از کار بیکار می‌کند. و این روند، با سرعت بیش‌تری از جذب «افراد» جدید در صنایع صورت می‌گیرد. این «افراد» اضافی، یک ارتش صنعتی ذخیره‌ی واقعی را برای استفاده‌ی سرمایه تشکیل می‌دهند. اگر کسب و کار بد باشد، اعضای این ارتش ذخیره ممکن است گرسنگی بکشند، گدایی و دزدی کنند، و یا به اردوهای کار بروند. و اگر کسب و کار رونق داشته باشد، آن گاه آن‌ها در دسترس هستند تا تولید را توسعه دهند؛ آن گاه برای همه‌شان کار هست؛ تا آن جایی که _ البته فقط در دوره‌های پر تلاطم اضافه تولید _ تا آخرین نفرشان، از مرد و زن و کودک، کار پیدا خواهند کرد. اما تا هنگام فرا رسیدن چنین شرایطی، رقابتی که وجود این ارتش ذخیره ایجاد می‌کند، دست مزدها را پایین نگاه می‌دارد. و بدین سان، نفس حضور چنین ارتشی، قدرت سرمایه را در تقابل با کار افزایش می‌دهد. بنابراین، همان طور که ملاحظه می‌شود، کارگر در مسابقه با سرمایه، نه فقط پایش می‌لنگد، بلکه به علاوه باید گلوله‌ی تویی‌ای را هم که به پایش زنجیر شده، به دنبال خود بکشد. این آن چیزی است، که اقتصاد سیاسی عادلانه می‌نامند.

حال بگذارید ببینیم که سرمایه‌دار از کجا و کدام منبع، این دست مزدهای خیلی عادلانه را تامین می‌کند؟ البته از سرمایه! ولی سرمایه که هیچ ارزشی تولید نمی‌کند. کار _ به غیر از زمین _ تنها منبع تولید ثروت است. سرمایه چیزی جز انباشت آن چه که کار تولید می‌کند، نیست. بنابراین، مزد کار از خود کار تامین می‌شود و به کارگر از قبل تولید خودش پرداخت می‌گردد. بنا به آن چه که ما می‌توانیم عدالت بنامیم، قاعدتاً بایستی دست مزد کارگر عبارت باشد از آن چه کارش تولید می‌کند. ولی این بنا به منطق اقتصاد سیاسی، عادلانه نیست، بلکه برعکس تمام محصول کار کارگر به سرمایه‌دار تحویل داده می‌شود و کارگر آن سهمی را از آن دریافت می‌کند تا فقط وسایل ضروری زندگی‌اش تامین گردد، نه چیزی بیش‌تر. و بالاخره، ماحصل این رقابت «عادلانه» این است که محصول کار آن‌هایی که کار می‌کنند، به طور اجتناب‌ناپذیری در دست آن‌هایی جمع می‌شود که کار نمی‌کنند. و سپس در این دست‌ها به صورت وسیله‌ی پر قدرتی در می‌آید، که آن‌هایی را که خود تولید کنندگانش بوده‌اند، به بردگان خویش تبدیل می‌کند.

یک روز مزد عادلانه در برابر یک روز کار عادلانه! در رابطه با روز کار عادلانه هم، که عدالتش کمتر از عدالت مربوط به مزد نیست، می‌توان سخن زیاد گفت، ولی اجازه دهید به این در جای دیگری بپردازیم. از آن چه گفته شد، کاملاً روشن است که دوران این شعار

قدیمی سپری شده است و به سختی امروز می‌تواند شعار کارسازی باشد. عدالت اقتصاد سیاسی، که قوانین حاکم بر جامعه کنونی را تعیین می‌کند، عدالتی کاملاً یک‌جانبه است. عدالتی است برای سرمایه. پس بگذارید، که شعار قدیمی‌مان را برای همیشه به دور افکنیم و آن را با شعار جدیدی جایگزین نماییم:

«مالکیت وسایل کار - مواد خام، کارخانه‌ها، ماشین آلات - برای خود توده‌های کارگر!»

هفتم ماه مه ۱۸۸۱ - «لیبر استاندارد»

* * *

۱- مطابق قانون کامبیناسیون (Combination Low)، سازمان دادن و فعالیت هر گونه تشکل کارگری ممنوع بود. نوشته‌ای که خواندید، از جمله سلسله مقالاتی است که انگلس بین ماه‌های مه تا اوت سال ۱۸۸۱ برای هفته نامه‌ی کارگری «لیبر استاندارد» (Labour Standard) به تحریر درمی‌آورد. «لیبر استاندارد»، نشریه‌ای در رابطه با جنبش اتحادیه‌ای کارگران انگلستان بود که بین سال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۵ منتشر می‌شد و مقالات انگلس تقریباً هر هفته به صورت سرمقاله در این نشریه درج می‌گشت.

سیستم دستمزد - باز نویسی: آوات شریفی

در یکی از مقالات گذشته شعار احترام آفرین قدیمی «مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه»! را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که در مناسبات اجتماعی کنونی، مزد روزانه عادلانه بطور اجتناب ناپذیری مترادف با نا عادلانه ترین نوع تقسیم محصولی که بدست کارگر ساخته می‌شود. زیرا بخش اعظم این محصول به جیب سرمایه دار می‌ریزد. در حالیکه کارگر مجبور است فقط به آن مقدار که برای ادامه کار و بقای نسلش ضروری می‌باشد، قناعت نماید.

این قانون اقتصاد سیاسی و یا عبارت دیگر قانون تشکیلات اقتصادی موجود جامعه است، که از مجموع قوانین نوشته و نانوشته انگلستان- به اضافه دادگاه عالی انگلستان- پر قدرت تر می‌باشد. تا زمانیکه جامعه به دو طبقه متخاصم تقسیم شده است، یعنی از یک سو سرمایه داران که مجموعه وسایل تولید-مالک و زمین، مواد خام و ماشین آلات را به انحصار خود در آورده اند، و از سوی دیگر کارگران یعنی مردم زحمتکشی(کارکن) که از هر نوع مالکیت بر وسایل تولید محروم بوده و به جز نیروی کار خود چیزی ندارند، آری تا زمانیکه این تشکیلات اجتماعی وجود دارد، قانون مزد قدر قدرت می‌ماند و هر روز زنجیرهای جدیدی می‌سازد تا بوسیله آنها کارگران را به بردگان محصولات خودشان - که به انحصار سرمایه داران در آمده اند- تبدیل سازد.

اتحادیه های کارگری انگلستان از تقریباً شصت سال پیش بر علیه این قانون مبارزه می‌کنند. خوب، نتیجه آن چه بوده است؟ آیا موفق شده اند طبقه کارگر را از نوکری سرمایه یعنی محصولات کار خودشان نجات بدهند؟ آیا این موقعیت را حتی برای یک گروه از طبقه کارگر فراهم آورده اند که توانسته باشند به این وسیله آنها را به مرتبه ای بالاتر از برده اجرتی ارتقاء داده و صاحب وسایل تولید و مواد خام و ابزار کار و ماشین آلات لازم برای حرفه شان کرده و باین ترتیب آنها را صاحب محصول کار خودشان نموده باشد؟ همه ما می‌دانیم که اتحادیه های کارگری نه تنها این کار را نکردند، بلکه هرگز کوششی نیز در این مورد به عمل نیاورده اند.

ما به هیچ وجه نمی‌خواهیم ادعا کنیم که چون اتحادیه های کارگری چنین نکرده اند پس وجودشان بی فایده است. برعکس، اتحادیه های کارگری چه در انگلستان و چه در کشور صنعتی دیگر- برای طبقه کارگر به عنوان ضرورتی برای مبارزه آنها بر ضد سرمایه محسوب می‌شوند. میانگین سطح مزد، مبلغی است که به اقتضای سطح زندگی معمولی کشور مربوطه برای تأمین مخارج اشیاء ضروری مورد نیاز مردم زحمتکش آن کشور کافی باشد. این سطح زندگی می‌تواند برای قشرهای مختلف کارگری، بسیار متفاوت باشد.

خدمت بزرگی که اتحادیه های کارگری در مبارزه برای بالا بردن دستمزد و تقلیل ساعات کار انجام داده اند، عبارت از این است که اینها می‌کوشند سطح زندگی را حفظ کنند و بالاتر ببرند. در «ایست اند» (East End)، حرفه های فراوانی وجود دارند که مهارتشان به اندازه کار بناها و شاگرد بناها است و به همان اندازه هم دشوار اند، مع الوصف دستمزدی که اینها دریافت می‌کنند، بزحمت نصف اجرت آنها (بناها و شاگرد بناها) می‌باشد. چرا؟ فقط به این جهت که یک تشکیلات قوی، گروهی از آنها را قادر می‌سازد که بتوانند بر طبق موازین جاری برای تعیین سطح دستمزدها، سطح زندگی بالاتری را مطالبه کنند. در حالیکه گروه دیگر، که غیر متشکل و نا توان هستند، باید نه تنها به تجاوزات کارفرما تن دهند. نتیجتاً، سطح زندگی آنها رفته رفته تنزل می‌کند و به آن خو می‌گیرند که با دستمزد کمتری به حیات خود ادامه دهند. و طبعاً دستمزد هایشان به همان سطحی تنزل خواهد کرد که خود به آن تن داده اند.

بنابراین قانون مزد به آن نحو نیست که مرزبندی خشک و منجمدی داشته باشد. بلکه در چارچوب مشخصی، انعطاف پذیر می‌باشد. در هر زمان (به استثنای دوران کساد بزرگ بازار)، و در هر حرفه ای، شرایط مشخصی بوجود می‌آید که در آن سطح دستمزدها می‌تواند در اثر نتایج مبارزه میان طرفین متخاصم تغییر نماید. به هر صورت دستمزدها می‌توانند از طریق مقابلات به نفع طرفی که بتواند مدتی طولانی تر و موثرتری استقامت نماید، شانس بیشتری برای آن خواهد داشت که بیش از آنچه که به او می‌رسد، بدست بیاورد.

اگر کارگران بخواهند بطور انفرادی با سرمایه داران معامله کنند، بسادگی مغلوب شده و مجبورند تسلیم نظر آنها گردند. ولی اگر تمام کارگران یک رشته، تشکیلاتی بوجود آورند و بین خود مبلغی جمع آوری و ذخیره کنند تا قادر باشند که در صورت لزوم در مقابل کارفرمایان طاقت بیاورند و باین وسیله از موقعیتی برخوردار باشند که بتوانند به عنوان یک قدرت با کارفرمایان مذاکره کنند، فقط و فقط در این صورت است که کارگران شانس آنها خواهند داشت که لا اقل آن مقدار نا چیزی را که در ترکیب اقتصادی کنونی جامعه «مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه» قلمداد می‌شود، بدست بیاورند.

قانون مزد در اثر مبارزه اتحادیه ها لطمه ای نمی‌بیند، بلکه بر عکس، به این وسیله اعتبار کسب می‌کند. بدون مقاومتی که بوسیله اتحادیه کارگری صورت می‌گیرد، کارگر حتی آن مقداری هم که بر حسب مقررات سیستم دستمزد به او تعلق می‌گیرد، دریافت نخواهد کرد. فقط وحشت از اتحادیه های کارگری، سرمایه داران را مجبور به آن می‌کند که ارزش نیروی کار در بازار را، به کارگران بپردازند. شواهدی می‌خواهید؟ نگاه کنید به دستمزدهائی که اعضای اتحادیه های کارگری بزرگ پرداخت می‌شود و آنها را با مزد هائی که در حرفه های کوچک بی شمار «ایست اند لندن»، یعنی آن زاغه های جان فرسای فقر، می‌پردازند، مقایسه کنید.

باین ترتیب اتحادیه های کارگری به سیستم لطمه ای وارد نمی‌آورند. البته بیشتر یا کمتر بودن مقدار مزد نیست که موجب خفت طبقه کارگر می‌شود، این خفت بر پایه این استوار است که طبقه کارگر، به جای آنکه در ازای کار خود، تمام محصول کارش را دریافت کند، مجبور است به دریافت بخشی از محصول خودش- که مزد نامیده می‌شود- رضایت بدهد.

سرمایه دار تمام محصول را تصاحب می‌کند (و از آن مزد کارگر را می‌پردازد) زیرا که او صاحب وسایل تولید می‌باشد و به این جهت تا زمانیکه طبقه کارگر صاحب تمام وسایل تولید- یعنی ملک و زمین، مواد خام، ماشین آلات و غیره- نباشد و به این وسیله صاحب تمام محصولات کار خود نشود، هیچ گونه رهائی واقعی برای طبقه کارگر وجود نخواهد داشت.

بحث آزاد

تجمع پارک لاله چه پیامی داشت؟ - راوی

تجمع اول ماه مه ۱۳۸۸ در پارک لاله تهران یکبار دیگر فرصتی را فراهم کرد تا نیروها و احزاب کمونیستی و تشکلات مستقل کارگری بتوانند در یک فضای سالم و پیشرو، ماهیت، اهداف و سیاستهای این حرکت را ارزیابی کرده و با جمع بندی از آن در یک پروسه دیالکتیکی روند و مسیر مبارزات طبقه کارگر را در راه کسب قدرت سیاسی و برقراری نظام سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا نه بعنوان پایان کار بل انتقالی که مقدمات زوال خود را تا جامعه کمونیستی سازماندهی میکند، شفافتر کنند.

برخی از افکار ورشکسته با فریادها و برجسبهای «ماجرایوی» سعی در پنهان کردن ماهیت سازشکارانه و معامله گرانه خود دارند و با بی اعتمادی و بی اعتنائی به پتانسیل طبقه کارگر برای انجام وظیفه تاریخی اش، مدتهاست که به آرمان پرولتاریا پشت کرده و به ورطه انحطاط کشیده شده اند، که امیدوارم در فرصتهای آینده بشود به طور مشخص این طیف را مورد بررسی قرار داده و پایه و اساس این مواضع را در ارتباط با باورها و ذهنیات این تشکلات و نیروها تا حدی روشن کرد.

در مورد نحوه برگزاری، سازماندهی، نقاط ضعف و قوت این اقدام نکات فراوانی است که میتوان از آن یک جمع بندی مثبت بیرون کشیده و رفیق ارزشمند بهروز فرهیخته با نوشته مختصر و مفید خود مقدمات آنرا فراهم کرده است. اما من مایلیم یک گام به پس گذاشته و قبل از آن، بحث را از زاویه دیگری یعنی اهداف و سیاستها بعنوان سکان و جهت دهنده مسیر و روند این عمل و یا هر پراتیک هدفمند دیگری دامن زده تا جایگاه واکنشها و تحلیلهای مختلف ارائه شده را بهتر دریافته و نقش رفرمیسم که خود را در جنبش کارگری به شکل اکونومیسم ظاهر میسازد و سندیکالیسم و سنیکا را بهشت برین و خانه آخرت طبقه کارگر معرفی کرده و پرولتاریا را از قشر پیشرو و آگاه خود ترسانده و به انزوا میکشاند، بهتر درک کنیم و کشف کنیم که ما با چه مینا و دیدگاهی سر و کار داریم و آیا برخی از این پریشان نویسیها اصلاً مبنای کمونیستی دارند و ما با درک و جهان بینی یک فرد یا نیروی کمونیست روبرو هستیم؟

یکی از شگردهای اکونومیستها از دیر باز برهم زدن فرق "آگاهی و جنبش خودانگیخته و خودبخودی" با "آگاهی طبقاتی" بوده و با تمام نیرو تلاش میکنند که مبارزات رفاهی و اقتصادی کارگران را همان "جنبش سوسیالیستی" جلوه دهند و سنیکا و تشکلات مستقل کارگری را بعنوان عالیترین شکل مبارزاتی طبقه کارگر جایگزین حزب کمونیست کنند. "چه باید کرد" نین نیز پاسخ مدونی به ماهیت این تفکرات سازشکارانه بود که اعتبار پیام خود را در امروز هر چه بیشتر به نمایش گذاشته و بساط معرکه گیری این دلالان را بخوبی افشا میکند. نین با صراحت اعلام میکند که آگاهی خودبخودی طبقه کارگر یک آگاهی بورژوایی بوده و جنبش خود انگیخته او هنوز در چهارچوب نظام بورژوایی است و برای سوسیالیستی شدن آن باید از چهار چوب خودبخودی خارج شود و خروج از این جاده نیز وظیفه نیروهای و فعالین پیشرو کمونیست است. اینجا دو مقوله کیفی متفاوت یکی آنچه که هست (آگاهی خودانگیخته و جنبش خودبخودی) و دیگری آنچه که باید بشود (آگاهی طبقاتی و جنبش سوسیالیستی) رو درروی هم قرار گرفته و عاقبت سرنوشت و ماهیت انقلابات سیاسی و اجتماعی را رقم میزنند همانطور که رودری آنان در روند انقلاب بلشویکی منجر به برقراری سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا شد.

طبقه کارگر ذاتاً کمونیست نیست و آگاهی سوسیالیستی ندارد و این آگاهی نیز از دل مبارزات رفاهی و اقتصادی برای شرایط بهتر استثمار حاصل نمیشود، به تنهایی فاقد توانایی زدودن افکار بورژوایی و عقب مانده فئودالی است و این در کشورهای عقب افتاده با حکومتها و دولتهای استبدادی و ارتجاعی با بافتهای روستایی و نیمه روستایی و فرهنگ مذهبی خود را بیشتر نمایان میکند تا جائیکه مثلاً رهبران سندیکای ما برای اثبات حقانیت خواستههای خود به نقل و قول از امامان شیعه میپردازند!! کشف مبارزات طبقاتی از معجزات مارکس نبود و قبل از او اقتصاد دانان و فیلسوفان بورژوایی بدان نائل شده بودند. کشف توان و پتانسیل فخته هر طبقه کارگر، نقش رهبری و رسالت تاریخی او برای کسب قهر امیز قدرت سیاسی در روند یک انقلاب توده ای و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا تا جامعه بی طبقه همانا کشف بزرگ و قاعده اساسی بود که مارکس برای تعیین دوست و دشمنان پرولتاریا مشخص کرد، اصولی دیگری که هنوز با قدرت تمام اعتبار خود را دارا هستند و نقاب از چهره نا رفیقان برمیدارد. " آگاهی طبقاتی" به پرولتاریا می آموزد که سرنوشت انقلاب عصر ما در قدرت رهبری او نهاده شده است و تا زمانی که آنان این غول خفته را با پتک **آگاهی طبقاتی** بیدار نکنند هیچ انقلابی به سرنوشت نرسیده و نخواهد رسید و حداکثر بازیچه سیاستهای سرمایه و ابزار حل بحرانهای سرمایه داری میشوند. آگاهی طبقاتی به پرولتاریا می آموزد که طبقات استثمار گر دارای نیروهای سرکوبگر خود هستند که دولت بهترین و منسجمترین شکل و نهاد این اعمال قدرت در راستای منافع طبقاتی آنان در کنار ایدئولوژی بورژوایی سد محکمی را در برابر انقلابات سیاسی و اجتماعی قرار داده اند و بنابراین **پرولتاریا هم باید به ارتش و ایدئولوژی طبقاتی اش مسلح شود**.

آگاهی طبقاتی به پرولتاریا می آموزد که در روند انقلابات اجتماعی کشورهای ستمدیده طبقات و اقشار و خیل عظیمی از توده های غیر کارگر هم موجودند که تحت ستم دولتهای سرمایه داری و بورکراتیک در بدترین شرایط موجود به ورطه فنا کشیده شده و از حامیان محکم پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی هستند. معطوف ساختن طبقه کارگر تنها به سرنوشت طبقه خود و مبارزه اقتصادی اش در واقع نقش رهبری را از او گرفته و اجازه نمیدهد که در مدرسه جنگ وظیفه تاریخی خود را تمرین کند.

آگاهی طبقاتی یعنی واقف شدن پرولتاریا به نقش "سیاست" و دولت بعنوان ابزار اعمال قدرت این یا آن طبقه و اینکه چرا ماهیتاً این دولتها و حکومتها «نه میخواهند و نه میتوانند» حتی کمترین خواستهها و مطالباتشان را در چهارچوب قوانین بورژوایی و برای «شرایط بهتر استثمار» برآورده کرده و در برابر خواستههای ابتدایی و حق طلبانه آنان با سرکوب به پاسخگویی میپردازند. آگاهی سوسیالیستی یک علم بوده و پرولتاریا خودبخود به این علم دست نیابد و این علم هم از دل و مرکز نقطه استثمار و رابطه با سرمایه دار و کارفرما بیرون نیاید. این علم را باید فرا گرفت و این فراگیری هم به کمک و یاری حزب کمونیست فشر بیشتر طبقه کارگر و از بیرون این معادلات به طبقه انتقال پیدا میکند و پرولتاریا را از یک نیروی بالقوه به یک رهبری بالفعل تبدیل می سازد. طبقه کارگر بدون شناخت کلیت ساختاری نظام سرمایه داری که خود فقط بخشی از آن است نمیتواند حتی خود را بشناسد. آگاهی طبقاتی سوسیالیستی فقط شناخت و بررسی میکانیسم و دینامیزم سرمایه داری نیست بلکه یافتن راهها و روشهایی که قادر به تغییر و جایگزینی این فرایندها باشند. بقول مارکس **وظیفه ما فقط تعریف جهان نیست بلکه تغییر آن است**.

باید از این حضرات اکونومیست خجالتی و غیر خجالتی پرسید که چگونه طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری که بر اثر تقسیم کار فکری و کاریدی، در بعد فکری و ذهنی عقب نگاه داشته میشود و حیطة فعالیتهاى از خود بیگانه شده او فقط عرصه بیرون کشیدن هرچه بیشتر ارزش اضافه است، در بطن این روابط و مناسبات پیچیده و ستمگرانه میتواند از درون و نه از انتقال این علم از بیرون به این تحول و تکامل فکری برای رهبری جامعه برسد؟؟؟ جنبش طبقه کارگر نشأت گرفته از تضاد ذاتی سرمایه و کار است و خصلت ضد سرمایه داری هم دارد ولی هنوز ضد موجودیت نظام سرمایه داری نیست و این آنجیزی است که دقیقاً باید بشود. این دو مقوله کیفی متفاوتند و این حضرات سعی در مخدوش کردن آنها دارند. من مخالف مبارزات صنفی اقتصادی و رفاهی نیستم ولی چگونگی پیشبرد این مبارزات و سیاست حاکم بر آن نکته است که خط کمونیستهای انقلابی را از سازشکاران متمایز میکند. اینکه این مبارزات را بعنوان مدرسه جنگی طبقه کارگر برای نبرد سرنوشت سازش در راه رهبری انقلاب و کسب قدرت سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا تلقی میشود یا بعنوان خود اهداف مبارزه؟؟ اینکه پایه ها و اساس برنامه ریزی این حرکات بیانگرو پیام آور چه افقی برای طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه است؟؟ اینکه پتانسیل طبقه و نیروهای بالقوه انقلاب در روند بالفعل شدن به چه طبقه و ستمی خدمت میکند و چه کسانی از آن بهره میبرند؟؟ گمان میکنم یاد آوری تجربه شکست انقلاب ۵۷ کماکان بهترین مثال بوده و این، تأکید نیروهای انقلابی را برای مشخص کردن سیاستها، اهداف و دورنمای حاکم بر این همکاری و برنامه ریزی توجیه میکند.

نامه های رسیده

سیاستی که در اهداف و برنامه های خود اعتقادی به کسب قدرت سیاسی ندارد و مبارزه را فقط در چهار چوب اقتصادی و رفرمیستی میبندد طبعاً در برنامه ریزیهای خود و فعالیتهايش اهمیتی به این امر نداده و نسبت به آماده سازی طبقه توجه ای نمیکند . حساب کار کمونیستها از مشاطه گران فرصت طلب جداست و اهداف ما با اینان هیچ خوانایی ندارد. ما به طبقه کارگر میگویم که برای رهایی از استثمار و تمام روابط و مناسبات ستمگرانه باید از حوزه اقتصاد بیرون آمده با شهامت و آگاهی طبقاتی با رهبری کلیه طبقات زحمتکش و افشارستمیدیده جامعه در روند یک نبرد قهر آمیز مباردت به کسب قدرت سیاسی کنند و ... ما به طبقه کارگر میگویم که ایدئولوژی کمونیسم علم رهایی همه انسانها به بدست توانای طبقه کارگر بوده و دانشی است که بدون آن امکان هیچ پیشروی مقدور نیست. ما به طبقه کارگر میگویم که آنان بدون حزب پیشاهنگ خود قادر به در هم شکستن ماشین دولتی و کسب قدرت سیاسی نیستند و فقط با تکیه بر تشکلات علنی و قانونی در چهار چوب حکومتهای ارتجاعی و سرکوبگر و در دایره فعالیتهای علنی نمیتوان به اهداف بلند مدت نزدیک شد. ما به طبقه کارگر میگویم که وظیفه مرکزی طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست سرنگونی نظام و دولت حاکم و کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی است و این خود نیز مستلزم فائق آمدن بر عقب افتادگیهای ذهنی اوست.

« کمونیستها باید مبارزات روزانه طبقه کارگر را به کانال مبارزه انقلابی سیاسی علیه دولت بکشند . حزب کمونیست، ستاد فرماندهی انقلاب سیاسی طبقه کارگر است نه ستاد فرماندهی مبارزات رفاهی و اقتصادی کارگران . لنین بارها بر این امر تأکید داشت که ، رهائی طبقه ستمکش فقط با انقلاب قهری و نابودی آن دستگاه قدرت دولتی که طبقه حکمفرما بوجود آورده امکان دارد و این یعنی مد نظر داشتن اهداف نهائی طبقه . برای آن باید شعار و تاکتیک و سیاست داشت و برایش نیروهای طبقه کارگر را سازماندهی کرد. عمل انقلابی معنا و مفهوم معینی دارد و با مقاومت عادلانه و مبارزه خودانگیخته روزمره فشرده و طبقات تحت استثمار و ستم متفاوت است . تئوری انقلابی برای پیشبرد عمل انقلابی، ضروری و غیر قابل چشم پوشی است اما برای پیشبرد هر چه بهتر مبارزه اقتصادی کارگران نیازی به کمونیسم نیست. کار تئوری انقلابی، "منسجم کردن" جنبش اقتصادی طبقه کارگر نیست . این تئوری ابزاری است برای بیرون آوردن طبقه کارگر از "همان مبارزه اقتصاد ی" و سازمان دادن انرژی طبقه در مبارزه سیاسی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی و برقراری دولت دیکتاتوری پرولتاریا. بخشی از تئوری انقلابی در این شعار فشرده شده که "بدون قدرت دولتی همه چیز توهم است ." اما این قانونمندی ساده و بدیهی را هیچ اکونومیستی که روز و شب به تماشای آنچه جاری است و جنبش واقعا موجود مشغول است نمی تواند کشف کند . اکونومیستها نقش ایده و تئوری و آگاهی را تقریباً به صفر تنزل می دهند »

بر خلاف گرایش موجود در برخی از نیروهای چپ تاریخ بر روی یک خط مستقیم نبوده و و آکنده از فراز و نشیبها ، پسگردها و پیشروها است ، حرکتی ماریپیچ و دیالکتیکی که تئوری و پراتیک مداما بر هم تأثیر گذاشته و همدیگر را تولید و باز تولید میکنند و در نهایت در راستای منافع زحمتکشان مهر انقلابی یا ضد انقلابی میخورند. کمونیستها به سرنوشت ازلی معتقد نبوده و معتقدند که ایده و تئوری و ذهنیت انقلابی میتواند و باید بر مسیر حوادث و رویدادها تأثیر گذاشته و آن را از فاز خودبخودی و دانی به مرحله هدفمند و و عالی برساند و طبعاً خود نیز در قدمهای بعد تکامل پیدا کند اما **حتی نخسبم این تکامل بدون عمل و پراتیک انقلابی مسر نیست** و ارمغانی جز بازیچه طبقات حاکم شدن برای پرولتاریا و زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه ندارد.

تلاش من بر این است که روشن شود تئوری و ذهنیت فقط انعکاس مرده و ایستایی آنچیزی که هست نیست و برای ارتقاء به سطوح عالیتر باید هدفمند و با برنامه برای تغییر جهان در راستای اهدافمان مورد استفاده قرار گیرد. سیاستهای رهبری و راهبردی که در نهایت بدون در نظر گرفتن نیات و انگیزه های فردی ، ماهیت یک مجموعه یا تشکل یا اقدام را رقم میزند. پس بهتر میبود که آقای رحمانی و اصغری بجای این توهمزایی و به بیراهه رفتنها به روشن کردن مسائل عمیقتر و اساسی پرداخته و با کمک به یک جمع بندی صادقانه و علمی در راه روشن کردن اهداف و سیاستها و همچنین تدارک و راهکردهای بهتر عملی ، به وظایف کمونیستی خود (نه ایلی طایفه ایی و خانگی) بپردازند.

در خاتمه باید گفت که این یک اقدام و تجربه ارزنده برای طبقه کارگرایان بود که در واقع با صدای بلندی نیاز خود را برای تشکل آگاهانه و علم مبارزه با این دشمن غدار طبقاتی به گوش قشر پیشروی خود رسانید. کارد به استخوان کارگران رسیده و میخواهند معادلات موجود را برهم زنند ولی هنوز نمیدانند چگونه؟ کلید حل این فقل تاریخی در دست نیروهای روشن فکر طبقه است که در غالب حزب کمونیست وظیفه دارند این طبقه عظیم اجتماعی را هر چه بیشتر به ایدئولوژی خود مسلح کرده تا بتواند جامعه را در این مسیر دشوار و پر تلاطم که از دالانهای پر پیچ و خم جامعه سرمایه داری میگذرد ، به اهداف نهایی خود برساند. مطمئن باشید که بر سر هر پیچی یکی از این امامان "مارکسیست" به روز شده و سکولار زده ، منتظر فرصتی است تا نقش همیشگی و مخرب خود را در فیلمنامه های بانک جهانی و تجارت و یا صندوق بین المللی پول ، بازی کند تا روح اجداد گذشته خود را شاد کند.

« هر چه نفوذ رفرمیستی در بین کارگران قویتر باشد، طبقه کارگرضعیفتر، وابستگی به بورژوازی بیشتر، و بی خاصیت کردن اصلاحات با نیرنگهای مختلف، برای بورژوازی آسانتر خواهد بود. هر اندازه که جنبش طبقه کارگر مستقل تر، اهدافش عمیق تر و وسیع تر، و از کوتاه بینی رفرمیستی آزادتر باشد، ایقا و بهره برداری از بهبودها برای کارگران آسانتر خواهد بود... در اروپا، رفرمیسم در واقع به معنی ترک مارکسیسم و نشانیدن "سیاست جامعه دوست" بورژوازی بجای آن است. در روسیه، رفرمیسم انحلال طلبان، معنایش فقط این نیست، معنایش نابود کردن سازمان مارکسیستی و وداع با وظایف دمکراتیک طبقه کارگر است، معنایش جایگزین کردن سیاست لیبرال- کارگری بجای آنها است. « و ا . لنین/ مارکسیسم و رفرمیسم

باید به این هشدارها و سیگنالها توجه شود ، تاریخ و قطار انقلاب منتظر ما نمیماند همانطور که سال ۵۷ نماند.

کارگران مبارز! انقلابیون کمونیست!

برای هرچه غنی تر کردن محتوا و سراسری تر کردن پخش نشریه

با ما همکاری کنید

proletariat1871@gmail.com